

حدیث رفع و کشف ملاک از دیدگاه میرزای نائینی (ره)

سید صادق محمدی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۰۵

تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۰۹/۲۸



چکیده

تبیین مفهوم ملاک و عناوین مرتبط و بررسی انواع راههای کشف ملاک در علم فقه و اصول فقه از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است و البته دشواری‌های بسیاری در این امر وجود دارد که لازم است پژوهش‌های فراوانی در این زمینه صورت پذیرد.

ظرافت و نکته‌های دقیق در بحث از طرق کشف ملاک همچون تناسب حکم و موضوع، تنقیح مناط، الغای خصوصیت، مذاق شریعت و همچنین قیاس، استحسان، مقاصد الشریعة، مصالح مرسله و مانند آن بر اساس مکتب اصولی اهل سنت وجود دارد و بررسی آنها توسط فقیهان و اصولیان شیعه قابل تقدیر و ستایش است ولی این مقدار از تحقیقات علمی کافی نیست.

این مقاله تنها به یک مورد از راههای کشف ملاک آن هم بر اساس دیدگاه میرزای نائینی (ره) می‌پردازد و آن مورد عبارت است از کشف ملاک از طریق امتنانی بودن حدیث رفع و دلالت نفس لغت رفع است و البته گرچه بحث ایشان دقیق و موشکافانه است ولی در این نوشتار پس از بیان دو تقریب جهت استدلال بر مدعای ایشان، نقدهایی بر آن بیان شده است.

کلیدواژه‌ها

ملاک، حدیث رفع، امتنان، مناط، علت

۱. استاد خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم و جامعه المصطفی العالمیه ss.mohamadi20@gmail.com

ملاک در لغت

ملاک در لغت، به معنای ما يعتمد عليه آمده است (العین، ۵: ۳۸۱) و به همین جهت قلب انسان به ملاک الجسد معرفی شده است و در جمهرة اللغه به معنای قوام الشیء آمده است (جمهرة اللغه: ۹۸۱) و همچنین تعبیر به مايقوم به شده است (الصحاح، ۴: ۱۶۱۱) و زمخشری در مقدمة الأدب که به فارسی نگاشته شده ملاک را به قوام کار ترجمه نموده است (مقدمة الأدب: ۹۹) و همچنین تاج العروس این چنین آورده است ملاک الامر بالفتح و بالكسر قوامه الذی یملک به و صلاحه و فی الحدیث ملاک الدین الورع (تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۲: ۶۴۸) و در مجموع ملاک الأمر اصل چیزی است که آن چیز به آن قائم باشد.

ملاک در اصطلاح

تبیین مفهوم اصطلاحی واژه ملاک و عناوین مترادف یا مرتبط با آن همچون (مناط، علت، سبب، حکمت و شرط) و بیان اشتراک و امتیاز بین آنها نیاز به یک مقاله جداگانه دارد و ضرورت این مطلب با توجه به تفاوت مفهوم ملاک در اصول فقه با ملاک در علوم دیگر مانند فلسفه، دوچندان می‌گردد تا اینکه ضمن روشن شدن مفاهیم اصطلاحی و بیان امتیاز آنها و تبیین جایگاه اصلی مفهوم ملاک در اصول فقه و فقه، از ورود واژه ملاک با معنای اصطلاحی علم دیگر در علم اصول و فقه استفاده بی‌مورد از آن‌ها جلوگیری گردد.

این نکته سبب شد که تنها به بیان معنای ملاک با توجه به موضوع مقاله بسنده گردد. مقصود از ملاک در این مقاله با توجه به نظر میرزای نائینی (ره) عبارت از امری است که وجود و عدم حکم به وجود و عدم آن امر متوقف است تا فقیه با کشف ملاک بتواند حکمی را استنباط نماید و واژه مناط (ناط، ینوط، نوطاً) به معنای آویختن، مترادف با ملاک است چرا که این واژه نیز به امری گفته می‌شود که حکم به آن وابسته است و این معنا در موارد فراوانی مورد توجه اصولیان واقع شده است.

یکی از آن موارد، کشف ملاک در مسئله تصحیح ضد عبادی به جهت عدم وجود



امر است و دیدگاه میرزایی نائینی (ره) بر اساس تمسک به اطلاق ماده این است که متعلق در رتبه خودش اطلاق دارد و در زمان تعلق طلب به آن از راه برهان اثنی کشف می‌گردد که ملاک در مطلق متعلق است و نه در حصه مقدوره و از کلام ایشان، مفهوم ملاک در این مسئله اصولی روشن می‌گردد که همان معنایی است که در ابتدای این بخش از مقاله بیان شد چرا که حداقل در جنبه اثباتی آن معنا از ملاک یعنی توقف حکم و امر شارع بر ملاک تصحیح ضد عبادی را به دنبال دارد.

دیدگاه نائینی (ره) در ارتباط با کشف ملاک از حدیث رفع

محقق نائینی (ره) قائل به وجود ملاک در احکام رفع شده در موارد اضطرار، اکراه و مانند آن است بنابراین در صورت اکراه مکلف بر ترک وضوء یا اضطرار بر ترک آن اگر مکلف با اختیار خود و تحمّل مشقت، وضوء گرفت این موضوع امر و وجوب ندارد و مقتضای قاعده عدم وجود ملاک است ولی با حدیث رفع کشف ملاک می‌گردد و با وجود ملاک وضوی در حال اضطرار و مانند آن صحیح است.

ثمرات بحث

مناسب است قبل از ورود به مباحث کشف ملاک از حدیث رفع، برخی از ثمرات فقهی آن ذکر گردد:

۱- مجزی بودن فعل واجب در صورت اضطرار و اکراه

محقق نائینی (ره) یکی از ثمرات بحث را مجزی بودن عمل در صورت اکراه و اضطرار و مالایطاق می‌داند بنابراین اگر کسی به ترک وضوء مکره شود و یا اینکه مضطر به ترک آن گردد به طوری به حدّ حرمت ارتکاب عمل نرسد و تنها وجوب وضوء توسط حدیث رفع مرتفع شده باشد ولی مکلف متحمل سختی و عسر و حرج شود و وضوء بگیرد و با آن وضوء نماز بخواند نمازش صحیح است به جهت آنکه حدیث رفع بر وجود ملاک دلالت دارد و چون مکلف، نماز دارای ملاک و مصلحت را به جا آورده است نمازش



صحیح است چون جهت صحت نماز نیاز به وجود امر یا ملاک است و این نماز گرچه امر ندارد ولی دارای ملاک می‌باشد.

۲- وجود مبغوضیت در زمان رفع حرمت

محقق نائینی (ره) در بحث اجتماع امر و نهی بحثی را به عنوان ترکیب اتحادی و ترکیب انضمامی مطرح می‌کند، ایشان ترکیب بین صلاة و غسل را ترکیب انضمامی می‌داند زیرا صلاة از مقوله وضع و غصب از مقوله این است صلاة از اجزائی مانند رکوع و سجده تشکیل شده است و به عنوان مثال رکوع عبارت از هیأت متشکل از پایین انداختن سر و خم کردن کمر و مانند آن است که حکایت از مقوله وضع دارد و غصب به معنای کون المكلف فی المكان المغضوب است که حکایت از مقوله این دارد (فوائد الاصول، ۱: ۴۱۳) و مقولات نه گانه بسیط هستند و بین آنها کمال تغایر وجود دارد بنابراین بین صلاة و غصب ترکیب اتحادی امکان ندارد. و به این جهت قائل به جواز اجتماع امر و نهی در مبادی شده و در نتیجه نماز در خانه غصبی صحیح است (فوائد الاصول، ۱: ۴۲۵).

محقق خوبی (ره) در ارتباط با وضوء و غسل به آب غصبی قائل به فساد وضوء و غسل به طور مطلق شده است. بنابراین وضوء در حال جهل نیز صحیح نمی‌باشد و البته در صورت نسیان از روی قصور ملتزم به صحت شده است و سرّ آن را رفع واقعی تکلیف اعلام می‌کند بنابراین حرمت تصرف در آب غصبی، در واقع مرتفع است و اطلاق دلیل وجوب وضوء شامل این مورد می‌گردد بنابراین وضوء و غسل با آب غصبی در حال جهل قصوری هم باطل است ولی در حال نسیان از روی قصور صحیح است البته وضوء و غسل در حال نسیان از روی تقصیر به جهت وجود ملاک حرمت یعنی مبغوضیت باطل است گرچه حرمت آن به جهت نسیان مرتفع شده است.

محقق خوبی (ره) سپس متذکر می‌گردد که استاد خود (محقق نائینی (ره)) با اینکه عبادت را بنا بر قول به امتناع و تقدیم جانب حرمت باطل می‌داند وضوء و غسل به آب غصبی را در صورت جهل قصوری به حکم یا موضوع صحیح می‌داند، محقق خوئی (ره)



سرّ این نظر را در یکی از این دو امر می‌داند و آن امری که ارتباط با موضوع بحث دارد این است که این وضوء و غسل دارای ملاک است و صدور آن از مکلف حسن دارد بنابراین مانعی از قصد تقرب وجود ندارد (محاضرات فی اصول الفقه، ۴: ۲۹۶).

مطلب مورد نظر پس از این مقدمه این است که از نظر محقق نائینی (ره) اگر مکلف در حال نسیان یا اضطرار و اکراه، وضوء یا غسل با آب غصبی بگیرد وضوء و غسل او باطل است زیرا گرچه حرمت در صورت عروض نسیان و اضطرار و اکراه وجود ندارد ولی از حدیث رفع استفاده می‌گردد که ملاک حرمت یعنی مبعوضیّت باقی است و البته این مطالب در صورتی است که ترکیب بین وضوء یا غسل و بین غصب ترکیب اتحادی باشد و در این صورت وضوء و غسل با آب غصبی باطل است.

۳- حرمت اکراه بر ترک واجب و فعل حرام

تسبیب به فعل یا ترک فعل در صورتی که شیء مسبّب، مبعوض شارع است، حرمت دارد و اکراه بر ترک واجب یا فعل حرام، مصداق تسبیب به تحقق امری است که مبعوضیّت نزد شارع دارد زیرا گرچه وجوب و حرمت در طول اکراه رفع می‌گردد و این رفع نیز رفع واقعی است ولی از حدیث رفع کشف می‌گردد که مورد اکراه، دارای ملاک است و تضييع ملاک، مبعوض شارع است بنابراین از کشف ملاک نتیجه گیری می‌گردد که تسبیب به فعل یا ترک فعل در موارد اکراه و مانند آن حرام است.

دلیل انکشاف ملاک در طول جریان حدیث رفع

۱- امتنانی بودن حدیث رفع

حدیث رفع در مقام امتنان است به این معنا که شارع مقدس حق تکلیف کردن مکلف در موارد نه گانه حدیث رفع را دارد ولی از بابت تفضّل و آسان گیری منت گذاشته و تکلیف را در این موارد رفع ظاهری یا رفع واقعی نموده است و امتنان در صورتی محقق می‌گردد که در حکم مرفوع، ملاک وجود داشته باشد زیرا در صورت عدم وجود ملاک، مقتضی برای حکم وجود ندارد و رفع امری که مقتضی برای تکلیف ندارد متّی بر مکلف



نیست و این نظیر آن است که پدر در صورت تشنه نبودن امر به آوردن آب نداشته باشد و این را مصداقی برای امتنان و منت گذاردن بر فرزند خود بداند.

نقد و بررسی وجه اول

۱- اشکال شهید صدر (ره)

این تقریب در صورتی تمام است که تکلیف از سوی مولای عرفی صادر گردد زیرا مصالح و کلیه ملاکات حکم به خودش برمی‌گردد بنابراین رفع تکلیف از عبد خود در واقع دست کشیدن از آن مصالحی است که برای خود او بوده است و این یک نوع امتنان و تفضل از طرف مولا است و به عبارت دیگر اینکه با وجودی که ملاک برای امرش وجود دارد و یک مصلحتی برای خودش می‌تواند داشته باشد ولی به جهت لطف و مرحمت، منتی بر عبد خود می‌گذارد و حکم را برمی‌دارد بنابراین امتنان در صورتی معنا دارد که در تکلیف رفع شده ملاک وجود داشته باشد ولی در مورد مولای حقیقی امتنان در صورت رفع حکم، تصور ندارد زیرا مصالح و جمیع ملاکات به خود بندگان برمی‌گردد و امتنانی که در حق آنها معقول است در راستای مصلحت در نفس رفع حکم است و آن همان مصلحت تسهیل برای بندگان است حال در حکم مرفوع، ملاک فرض گردد و مصلحت رفع قوی‌تر از آن باشد و یا اینکه در حکم هیچ مصلحتی وجود نداشته باشد و تنها در نفس رفع حکم، مصلحت باشد (البحوث، ۵: ۵۰).

جواب از اشکال مذکور

تفاوت بین مولای حقیقی و مولای عرفی از جهت متعلق مصلحت و مفسده صحیح است و شکی نیست که مصالح و مفاسد در احکام مولای حقیقی مرتبط با مکلف است و هیچ‌گونه مصلحت یا مفسده به ایشان بر نمی‌گردد.

ولی نکته قابل توجه این است که بنابر مشهور مسلک عدلیه بمعنی وجود مصالح و مفاسد در متعلق احکام و تعلق امتنان به رفع احکام با این خصوصیت چاره‌ای جز این نیست که به وجود ملاک در فعل مضطرّ و مانند آن قائل شویم و اعتراف کنیم که با رفع



حکم، آن ملاک مرتفع نمی‌گردد و صرف اینکه فائده مصالح و مضرات مفاسد به مکلف برمی‌گردد دافع این مطلب نیست چون امتنان شارع با فرض وجود حکمت او، مورد نظر است و در رفع حکمی که ملاک ندارد منت گذاردن خلاف حکمت حکیم است و فرقی نیست در این که مصالح و مفاسد به شخص قانون‌گذار مرتبط باشد و یا اینکه تمامی آنها به مکلف برگردد و اینکه مصلحت تسهیل در خود رفع است کفایت از تصحیح عنوان امتنان ندارد چون مصلحت تسهیل مصلحتی است که در ارتباط با خود رفع است و البته لازم است خود رفع دارای ملاک باشد ولی سخن در امتنانی بودن این رفع است که امتنانی بودن رفع اقتضای آن را دارد که در حکم رفع شده ملاک باشد و به عبارت دیگر فرض این است که در تمامی موارد اضطرار و مانند آن حق جعل تکلیف برای شارع محفوظ است ولی به جهت تفضّل و منت آن را رفع نموده است و مخفی نیست که حق جعل تکلیف بنا بر مشهور عدلیه در جایی است که ملاک در متعلق تکلیف باشد بنابراین امتنان متوقف بر وجود حق تکلیف است و حق تکلیف متوقف بر وجود ملاک در متعلق تکلیف است بنابراین از امتنانی بودن حدیث رفع کشف ملاک در متعلق تکلیف رفع شده می‌گردد.

۲- توقف امتنان بر وجود ملاک به نحو موجه جزئیّه

وجه اول برای کشف ملاک امتنانی بودن حدیث رفع است و اینکه این امتنان متوقف به این است که در فعل مضطرّ و مانند آن ملاک وجود دارد و این ملاک پس از رفع نیز باقی است و با فرض صحت این تصوّر سؤال مهم این است که آیا صدق امتنانی بودن حدیث رفع وجود ملاک در تمامی موارد فعل مضطرّ و فعل ما لایطاق و مانند آن است و یا اینکه اگر ملاک به صورت موجه جزئیّه در موارد رفع مفروض باشد کافی است. جواب این سؤال منوط به این است که امتنانی بودن حدیث رفع تحلیل گردد و در صفحات پیشین بیان شد که نکته امتنانی بودن حدیث رفع وجود حق تکلیف برای شارع حکیم در موارد اضطرار و مانند آن است و به همین جهت حدیث بر امتنانی بودن حمل





می‌گردد و در واقع شارع با حدیث رفع، تفضّل و رحمت خود را به مکلف گوشزد می‌کند و تفهیم این لطف و رحمت متوقف بر این نیست که در تمامی مصادیق و موارد اضطرار و مانند آن ملاک در متعلق حکم رفع شده به صورت انحلالی وجود داشته باشد بلکه وجود ملاک در مواردی از احکام رفع شده برای تصحیح صدق عنوان امتنان کافی است و لازم نیست که در تمامی موارد احکام رفع شده ملاک وجود داشته باشد دو تقریب جهت اثبات کفایت وجود ملاک بصورت موجه جزئیة برای تصحیح عنوان امتنان:

الف) برگشت امتنانی بودن حدیث به قضیه شرطیه

حدیث رفع در مقام امتنان است امتنانی بودن این حدیث به قضیه شرطیه (لو کان للتکلیف ملاک فهو مرفوع امتناناً) برمی‌گردد و قضیه شرطیه متکفل تحقق و اثبات شرط خود نیست بلکه تحقق و اثبات شرط نیاز به یک مثبت دیگری دارد و به همین جهت اگر دلیل دیگری وجود شرط را اثبات یا نفی کند بین دو دلیل تنافی وجود ندارد به عنوان مثال اگر با دلیلی نفی وجود نهار گردد بین آن دلیل و قضیه شرطیه (اذا کان النهار موجوداً فالشمس طالعة) تنافی وجود ندارد بنابراین در مواردی که وجود ملاک در حکم مرفوع محرز نیست و یا اینکه نفی نشده است بین دلیل نافی ملاک و امتنانی بودن حدیث رفع تنافی وجود ندارد بنابراین مفاد قضیه شرطیه این است که در مورد اضطراری و مانند آن که ملاک وجود دارد حکم آن به جهت امتنان رفع شده است.

مناقشه این تقریب در این است که امتنانی بودن حدیث رفع در کلمات اصولیان به یک امر ارتکازی عقلی برمی‌گردد به این صورت که رفع حکمی که در آن ملاک (مقتضی) وجود ندارد مصداق امتنان نیست و هرگز این مطلب از نظر ظهور عرفی به یک قضیه شرطیه بر نمی‌گردد بلکه مقتضای این تقریب انحلالی بودن امتنان است بنابراین لازم است که در هر حکم مرفوع امتنان لحاظ گردد و فرض بر این است که امتنانی بودن رفع حکمی که مقتضی (ملاک) ندارد معقول نیست

ب) عدم لزوم لغویت خطاب

یک قاعده‌ی مهمی در خطاب عام و مطلق وجود دارد و آن این است که تخصیص اکثر از نظر عقلائی قبیح است بنابراین اگر گفته شود قتل جمیع العسکر الابی تمیم و فرض این است که از غیر بنی تمیم یک مرد یا دو مرد در لشکر وجود داشته است این خطاب در قالب قضیه حقیقیه از نظر عرفی و عقلائی قبیح و مستهجن است و استهجان این‌گونه تخصیص اعم از این است که تخصیص به عنوان واحد یا به عناوین مختلف باشد و این مطلب به یک امر کلی بر می‌گردد و آن این است که لغویت در خطاب‌های حکیم قبیح و منتفی است بنابراین هر امری که لغویت خطاب شارع منجر گردد منتفی است و تخصیص اکثر به منزله لغویت در خطاب عام است.

از آنجا که در رفع حکم مرفوع بی‌ملاک، امتنان وجهی ندارد و کلمه (عن امتی) بر این مطلب گواهی می‌دهد که شارع به جهت تجلیل از مقام رسالت به امت او منت گذاشته است و احکام نه‌گانه را رفع ظاهری یا واقعی نموده است بنابراین حدیث رفع در مقام امتنان بر امت حضرت رسول است و بر طبق قاعده لزوم عدم لغویت کلام شارع حکیم، وجود امتنان در مواردی از احکام مرفوع که در آنها ملاک وجود دارد ضروری است زیرا همین مقدار، کلام شارع حکیم را از لغویت خارج می‌کند و لازم نیست که در تمامی موارد احکام مرفوع، ملاک (مقتضی حکم) فرض گردد و به عبارت دیگر قدر متیقن از امتنانی بودن حدیث رفع آن است که کثیری از موارد حکم مرفوع ملاک (مقتضی حکم) وجود دارد بنابراین در هر موردی که شک در وجود ملاک نماییم تمسک بر امتنانی بودن حدیث رفع در جهت کشف ملاک شبیه تمسک به دلیل در شبهه مصداقی است و به دیگر سخن ظهور عبارت رفع عن امتی بیش از این نیست که در رفع حکم موارد نه‌گانه امتنان بر امت اسلام وجود دارد و امتنان نیز اقتضای وجود ملاک در احکام مرفوع دارد و امتنان بر مجموعه احکام شرعی مرفوع، اقتضای این را ندارد که در تمامی احکام مرفوع ملاک وجود دارد بلکه وجود ملاک در کثیری از احکام مرفوع مصحح حمل حدیث رفع بر امتنان است.



۳- عدم کفایت صرف وجود مقتضی

اشکال سوم این است که طبق بیان مذکور، حدیث رفع به جهت امتنائیت از جانب شارع دلالت بر وجود ملاک در حکم مرفوع دارد ولی نکته مهم این است که برای ترتب اثر لازم است که این ملاک با لحاظ خصوصیت امتنان نیز باقی باشد زیرا در صورت وجود ملاک قبل از امتنان به سبب رفع احکام نه گانه و مبتلا شدن ملاک به مانع از جهت خود امتنان، ترتب اثر شرعی مورد انتظار نیست و احتمال اینکه خود امتنان مانع بقای ملاک حکم باشد منتفی نیست و به دیگر سخن نهایت دلالت سیاق امتنان این است که قبل از رفع حکم مضطر و مانند آن، حکم مرفوع، ملاک داشته است ولی بقای ملاک تام پس از رفع حکم مورد دلالت حدیث رفع نیست و در واقع امتنان الهی در رفع احکام نه گانه این مطلب را به دنبال دارد که شاید از اینکه مکلف در موارد عدم طاعت عرفی نسبت به روزه گرفتن، اقدام به روزه گرفتن نماید راضی نباشد همانطور که در شرایط عادی راضی به ترک روزه نیست و مفهوم احتمال مذکور این است که حکم مضطر و مانند آن پس از منت گذاردن شارع به رفع آن، ملاک تام برای صحت عمل ندارد و همین احتمال عقلانی کفایت در عدم صحت عمل می‌کند.

خلاصه اینکه صحت عمل وضوء کسی که وضوء برای او ضرر دارد یا مکره بر ترک وضوء شده است و یا وضوی او مصداق مالایطاق عرفی است، زمانی است که با آمدن اضطرار به ترک وضوء و مانند آن و رفع وجوب وضوء ملاک تام برای وضوء گرفتن باقی باشد ولی احتمال می‌رود که امتنان الهی هدیه‌ای از جانب شارع است و او راضی به نادیده گرفتن هدیه خود نیست و صرف وجود ملاک قبل از اضطرار و مانند آن دال بر بقای آن در طول امتنان الهی نیست و در واقع شارع به جهت مصلحت تسهیل بر عموم امت اسلامی و از باب بعثت بالحنیفیة السهلة السمحة ملاکی را برای وضوء و روزه و حج ضرری و حرجی و عمل مضطر و عمل مکره به ترک عمل، قائل نیست و به دیگر سخن قضیه تراحم بین این جهت و ملاک در متعلق حکم در موارد اضطرار، مالایطاق عرفی، اکراه و مانند آن این احتمال را جدی می‌کند که مانعی برای بقای ملاک در طول امتنان الهی وجود دارد بنابراین وجهی برای صحت عمل در این موارد باقی نمی‌ماند.



تفاوت اشکال اخیر با اشکال سابق در این است که اشکال سابق اشاره به نقصان استدلال از جهت مقتضی دارد و این اشکال بر وجود مانع تکیه دارد.

۴- امتنانی بودن حدیث رفع، فی الجمله

امتنانی بودن حدیث رفع برخاسته از مناسبت حکم و موضوع است به این معنا که اضافه فعل رفع به لفظ امتی اقتضای امتنانی بودن حدیث رفع را دارد و این دلالت، همانطور که با انحلالی بودن امتنان، نسبت به هر حکم مرفوع در مورد اضطرار و مانند آن می‌سازد همینطور با امتنانی بودن به شکل موجب جزئی سازگاری دارد بنابراین قدر متیقن از اقتضای امتنانی بودن حدیث رفع وجود ملاک در مواردی از احکام نه گانه است. بنابراین نمی‌توان در هر موردی جهت ترتب اثر، مثل صحت عمل، به وجود ملاک در عمل تمسک نمود.

۵- مناقشه ای بر امتنائیت حدیث رفع

آنچه که ادعای امتنانی بودن حدیث رفع را به دنبال دارد دلالت سیاق حدیث رفع است به این شکل که سیاق اضافه شدن فعل (رفع) به لفظ (امتی) و مناسبت حکم و موضوع اشاره به این دارد که شارع مقدس به امت رسولش منت گذاشته و در رفع احکام نه گانه گشایشی از رهگذر تسهیل در احکام نه گانه ایجاد کرده است.

مناقشه در این استدلال به این نکته استوار است که همانطور که این سیاق با امتنان بر امت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مناسبت دارد همینطور با اجلال و تجلیل از مقام رسول خدا (صلی الله و علیه و آله) سازگاری دارد.

تفاوت اجلال و امتنان در این است که امتنان مورد بحث در ارتباط با امت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و اجلال در ارتباط با تعظیم و تجلیل از مقام رسالت است و اقتضای مقام اجلال با وجود ملاک در همه احکام نه گانه در حدیث رفع ملازم نیست چون قضیه امتنان با این نگاه نو از رهگذر اجلال از مقام رسالت خواهد بود و به عبارت دیگر اولاً و بالذات حدیث رفع به جهت اجلال از مقام رسالت است و ثانیاً و بالعرض



مصدق امتنان بر امت او خواهد بود و در این صورت هرگز با انحلالی بودن امتنان در هر مورد از احکام رفع شده در موارد اضطرار و مانند آن همراه نخواهد بود.

۶- توقف ترتب اثر به وجود ملاک در متعلق احکام

صحت عمل در موارد اضطرار، اکراه، مالایطاق عرفی و مانند آن بر این ادعا استوار است که حدیث رفع در مقام امتنان باشد و امتنان نیز وجود ملاک را در پی دارد و این ملاک در متعلق احکام است آنگاه با توجه به کشف ملاک در وضو و روزهی در موارد ضرر، حرج، اضطرار و اکراه بر ترک و مانند آن، صحت عمل نتیجه گیری می گردد بنابراین لازم است اصل وجود ملاک در متعلق حکم بررسی گردد.

وجود ملاک در متعلق احکام:

مشهور فقهای امامیه و مسلک عدلیه بر این است که در متعلق احکام مصلحت یا مفسده وجود دارد و در واقع در متعلق احکام لزومی (وجوب و حرمت) و متعلق احکام غیر الزامی مصالح و مفاسدی وجود دارد که اقتضای حکم را دارند و این مطلب در حکم اباحه نیز وجود دارد و البته مراد از اباحه، اباحه‌ی اقتضائی است که جزء احکام تکلیفی پنج گانه است و ملاک در متعلق فعل مباح بر اباحه‌ی اقتضائی، تسهیل است. این مسئله با عنوان قاعده تبعیت احکام از مصالح و مفاسد در علم کلام و اصول فقه و دیگر علوم مطرح شده است و درباره این قاعده، سوال مهم این است که آیا ملاک حکم، تنها در متعلق به حکم است و یا اینکه ممکن است که در غیر متعلق حکم نیز وجود داشته باشد.

برخی از اندیشمندان اصولی قائل به انحصار وجود ملاک در متعلق حکم می باشند (اجود التقریرات، ۲: ۳۸۲؛ آراء نافی اصول الفقه، ۱: ۱۴۲) بلکه در این جهت ادعای شهرت شده است (منتهی الدراییه، ۱: ۴۵۲).

قول مختار

مؤلف بر این باور است که دلیلی بر انحصار وجود ملاک در متعلق حکم وجود ندارد



و نهایت آنچه که در کلمات متکلمان و اصولیان آمده مثل لزوم لغویت، اثبات تبعیت احکام شرعی از مصالح و مفاسد یعنی ملاک است ولی وافی در جهت اثبات نوع متعلق ملاک نمی باشد بنابراین احتمال وجود ملاک در نفس تشریح و جعل احکام و نفس امتثال امر و نهی منتفی نیست و اثبات این مدعا به صورت تفصیلی نیازمند به نگارش یک مقاله است ولی به طور مختصر و گذرا به آن پرداخته می شود.

ادعای نویسنده با فرض پذیرش مسلک عدلیه بر تبعیت احکام شرعی از مصالح و مفاسد، عدم انحصار وجود ملاک چه در ناحیه متعلق احکام و چه در نفس تشریح و جعل و مانند آن است و دلایل وجود ملاک در متعلق حکم و در غیر متعلق فراوان است که از مجموعه‌ی آنها کشف می گردد که قول به انحصار صحیح نیست و در اینجا به دو مورد از آنها اشاره می گردد:

۱- آیات قرآن در جهت وجود ملاک در متعلق احکام

آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه» (المائده: ۹۰).

ظاهر در این است که در خود شرب خمر، قمار و بت پرستی مفسده ملزمه وجود دارد زیرا آیه شریفه، رجس و پلیدی را به اینها نسبت داده است و همچنین آیه شریفه «انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر» (المائده: ۹۱) بر همین مطلب تکیه دارد و آیات دیگری از قبیل «ان الصلاة تنهی عن الفحشاء و المنکر» (عنکبوت: ۴۵) و «خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم» (توبه: ۱۰۳) اشاره به همین نکته دارد و احتمال وجود ملاک در خود اطاعت امر و نهی شارع و تاثیر نفس امتثال فرامین الهی در جهت جلوگیری از فحشاء و همچنین تطهیر و تزکیه اموال، خلاف ظهور آیات شریفه است و این ظهور با ارتکاز عقلائی و اهل شرع نیز هماهنگ است.

همچنین تقسیم گناهان به صغیره و کبیره به همین نکته اشاره دارد زیرا از جهت





مخالفت با امر و نهی الهی و عدم امتثال فرامین او، تفاوتی بین این دو نیست بنابراین شدت و ضعف در مخالفت با شارع ناشی از متعلق حکم است و دلیل ادعای نشأت شدت و ضعف از شکل بیان و خطاب شارع و مانند آن در جهت اثبات وجود ملاک در نفس عدم امتثال فرمان الهی با مدعی آن است.

نکته قابل توجه این است که برخی از قائلان به انحصار ملاک در متعلق احکام تصریح به اختصاص این انحصار در احکام تکلیفی دارند، محقق خوئی (ره) این چنین می آورد که ملاک احکام تکلیفی مانند وجوب و حرمت در متعلق حکم است چون حکم تکلیفی به افعال مکلف تعلق می گیرد و این فعل است که دارای ملاک است ولی در احکام وضعی از قبیل ملکیت و زوجیت بدان سبب غالباً بر اعیان خارجی تعلق می گیرد و قیام مصلحت به عین خارجی معقول نیست. بنابراین مصلحت در جعل و تشریح چنین احکامی وجود دارد نه متعلق به حکم (أجود التقریرات، ۱: ۳۷۶).

۲- ملاک در غیر متعلق حکم

دلایل فراوانی بر این مدعا وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می گردد:

الف) مصلحت در جعل و تشریح حکم در احکام ظاهری

محقق عالیقدر شهید صدر (ره) در بحث تضاد بین حکم واقعی و ظاهری به حسب عالم مبادی اینچنین می آورد:

و فی هذا العالم تقول لاتضاد لان التّضاد مبنی علی ان یکون الحکم الواقعی و الظاهری کلاهما ناشئاً من ملاک فی متعلّقه... لکن نقول ان الاحکام الواقعیة ناشئة من مبادئ فی المتعلّق و اما الاحکام الظاهریة فناشئة من مصلحة فی نفس جعلها (بحوث فی علم الاصول، ۹: ۳۹).

راه حل تضاد بین حکم ظاهری و واقعی از جهت مبادی حکم بر این نکته استوار است که حکم واقعی از یک نوع ملاک در متعلق حکم برخوردار است در حالی که حکم ظاهری ناشی از مصلحتی است که در نفس جعل و تشریح احکام است.

ب) اوامر امتحانی در شریعت اسلام

شکی نیست که در میان فرامین الهی در شریعت، اوامر امتحانی وجود دارد و احتمال عدم وجود ملاک در متعلق این اوامر کافی برای اثبات احتمال وجود ملاک در غیر متعلق احکام است و همین مقدار ادعای انحصار وجود ملاک در متعلق را منتفی می‌کند زیرا از یک طرف دلیل قانع کننده‌ای برای ادعای انحصار وجود ندارد و از طرفی نیز احتمال وجود ملاک در غیر متعلق حکم منتفی نیست بلکه بالاتر، اینکه دلیلی بر وجود ملاک در غیر متعلق نیز وجود دارد که به یکی از آنها اشاره می‌گردد.

آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا لیبلونکم الله بشئ من الصید تناله ایدیکم ورماحکم لیعلم الله من یشافه بالغیب فمن اعتدی بعد ذلك فله عذاب ألیم» (مائده: ۹۴) اشاره بر این دارد که سبب و ملاک تحریم صید در حال احرام، امتحان الهی است و البته این ظهور نافی وجود ملاک در متعلق حکم نیست و مقصود هم نفی آن نیست چرا که مقصود اثبات وجود ملاک در غیر متعلق احکام است و همین مقدار از مطالبی که بیان شد با تمام ادله‌ی ذکر شده در مسلک عدلیه بر تبعیت احکام از مصالح و مفاسد سازگار است.

۲- اقتضای سیاق حدیث با عنوان رفع

واژه رفع در موارد نفی امر موجود، استعمال می‌گردد و به عبارت دیگر رفع، اعدام الشئ الموجود است و در مقابل واژه دفع در موارد جلوگیری و پیشگیری از وجود یک امر از عرصه عالم وجود است و به عبارت دیگر دفع عبارت از نفی الوجود من اول الأمر است و مواردی در حدیث رفع مثل حکم اضطرار و اکراه از همان اول موجود نبوده است نه اینکه ابتدا، حکم حرمت جعل و تشریح شده و سپس حکم حرمت رفع شده باشد بنابراین، توجیه استعمال رفع در این موارد ضروری است و مصحح استعمال رفع، عبارت از وجود اقتضائی حکم در رتبه سابق است و آن عبارت از وجود ملاک حکم حرمت است و وجود ملاک حکم به منزله‌ی وجود خود حکم تلقی شده هرچند حکم به طور حقیقی وجود نداشته است.





تقریب شهید صدر (ره)

ایشان بنا بر تفسیر رفع، به رفع حقیقی فعل اضطراری و موارد دیگر از فقرات نه گانه در عالم تشریح به لحاظ موضوع نبودن این عناوین برای احکام در عالم تشریح ابتدا سه تصویر ارائه می‌دهد و در آخر یکی از آنها را انتخاب می‌کند.

۱- عناوین نه گانه در اول شریعت موضوع حکم الزامی بوده و به عنوان مثال ترک حرام اکراهی واجب بوده است و سپس آن حکم نسخ شده است بنابراین استعمال رفع صحیح است.

عناوین نه گانه در شرایع سابق، موضوع حکم الزامی بوده ولی در اسلام رفع شده اند بنابراین استعمال رفع صحیح است.

۲- عناوین نه گانه، ملاک حکم الزامی را داشته اند و به عنوان حکم اقتضائی تلقی می‌گردند و آن ملاک در حال اضطرار و مانند آن وجود دارد بنابراین گویا اعدام الشئ الموجود رخ داده است.

۳- ایشان پس از بیان سه تصویر، حالت اول را قطعی البطلان معرفی می‌کند و حالت دوم را به جهت غیر عقلائی بودن آن (مثل تکلیف مالایطاق در شرایع سابق) باطل اعلام می‌کند و در آخر، احتمال سوم را متعین قرار می‌دهد بنابراین از حدیث رفع استظهار می‌گردد که در حال اضطرار و مانند آن ملاک حکم وجود دارد (مباحث الاصول، الجزء الثالث من القسم الثانی: ۱۹۵) همچنانکه میرزای نائینی (ره) اصرار بر این امر دارد.

نقد و بررسی تقریب ایشان

۱- نفی مطلق در مورد وجود عناوین نه گانه در شرایع سابق صحیح نیست بلکه قرائن فراوانی بر ثبوت برخی از عناوین در شرایع وجود دارد و به عنوان مثال می‌توان از آیه شریفه «ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطانا ربنا و لاتحمل علينا اصراً كما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لاتحملنا مالا طاقة لنا به» (بقره: ۲۸۶) نام برد.

۲- احکام الزامی در موارد اضطرار، اکراه، مالایطاق عرفی و مانند آن با اغراضی همچون تنبیه متخلف، غیر عقلائی نیست و آیاتی نیز مانند «و اذ قال موسی لقومه یا قوم

إنکم ظلمتم انفسکم بأخاذ کم العجل فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم» (بقره: ۵۴) و «ربنا لا تؤاخذنا إن نسينا أو أخطأنا» (بقره: ۲۸۶) بر این مطلب شاهد است زیرا در آیه نخست امر به قتل نفس به جهت تنبیه قوم موسی (علیه السلام) شده و در آیه دوم درخواست عدم تکلیف به موارد نسیان یا خطا و مالایطاق عرفی شده است و غیر عقلانی بودن این درخواست‌ها با ذکر آنها در قرآن به عنوان دعا، سازگار نیست.

۳- استعمال رفع از اساس در مواردی که مقتضی تام برای تحقق یک امری وجود دارد و همه شرائط برای به وجود آمدن آن مهیا است ولی به صورت غیر مترقب به جهتی از جهات، جلوی تحقق آن گرفته شود، غیر عرفی نیست و در واقع آن امر واقع نشده، به لحاظ اینکه تحقق آن مورد انتظار بوده و یا اینکه مانعی در تحقق آن تصور نمی‌شده، واقع شده تلقی می‌شود بنابراین استعمال رفع در مورد آن از نظر عرفی صحیح است و البته این توجیه غیر از این است که ملاک آن امر فرض شده باشد همچنان که برای متبّع متفطن روشن است.

نتیجه‌گیری

کشف ملاک یکی از راه‌های مهم در استنباط حکم شرعی است و راه‌های کشف ملاک مورد مذاقه اصولیان و فقیهان واقع شده و در غیر از مباحثی همچون تناسب حکم و موضوع، الغای خصوصیت، مذاق شریعت موارد بسیاری وجود دارد که بحث از فهم ملاک و مناط حکم به میان آمده و یکی از آن موارد کشف ملاک از حدیث رفع است. یکی از نوآوری‌های اصولی میرزا نائینی (ره) این است که از رهگذر حدیث رفع قائل به کشف ملاک در احکام رفع شده است و البته ثمرات فقهی متعددی نیز بر این مدعا مترتب است.

مقاله نگارش یافته دو تقریب جهت اثبات مدعای ایشان، یکی تمسک به امتنانی بودن حدیث رفع و دوم دلالت خود واژه رفع و تناسب آن با موارد نه گانه، بیان کرده است و سپس شش مناقشه نسبت به تقریب اول و سه مناقشه نسبت به تقریب دوم ابراز نموده



و نتیجه این مباحث این است که ادعای ایشان با تمام ظرافت و نکته سنجی و قوت استدلال، مورد قبول نیست.

والحمد لله رب العالمين
والصلوة والسلام علي محمد وآله الطاهرين



(سورس) فقه حمزه

دوفصلنامه علمی - پژوهشی، شماره هشتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

منابع

* قرآن كريم

١. ابن دريد، محمد، جمهرة اللغة، چاپ اول، بيروت: دار العلم للملايين.
٢. الجزائري، محمدجعفر، منتهى الدراية في توضيح الكفاية، قم: دارالكتاب، ١٤١٣ق.
٣. جوهرى، اسماعيل، ١٣٧٦ هـ.ق. الصحاح. اول. بيروت: دار العلم للملايين.
٤. حائرى، سيد كاظم، ١٤١٥ق، مباحث الأصول (تقريرات درس شهيد صدر)، چاپ اول، مؤسسه اسماعيليان، قم.
٥. خويى، ابوالقاسم، محاضرات فى أصول الفقه، چ اول، قم، مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئى رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، ١٤٢٢ق.
٦. خوئى، ابوالقاسم، ١٤١٣ هـ ق، اجود التقريرات، الناشر: مطبعة العرفان، تاريخ النشر: ١٣٥٢ هـ ق، قم، ايران.
٧. طباطبايى قمى، تقى، آراؤنا فى أصول الفقه، قم: محلاتى، ١٣٧١ش.
٨. زبيدى، محب الدين؛ تاج العروس؛ بيروت؛ دارالفكر؛ ١٤١٤ق.
٩. زمخشري، محمود بن عمر، مقدمة الأدب، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامى دانشگاه تهران، ١٣٨٦ش.
١٠. صدر، سيدمحمدباقر، بحوث فى علم الأصول، قم، دائرةالمعارف فقه اسلامى، چاپ سوم، ١٤١٧ق.
١١. صدر، محمد باقر، بحوث فى علم الاصول، تقرير: محمود هاشمى، مؤسسة دائرة المعارف فقه اسلامى، قم، ١٤١٧ق.
١٢. عبدالساتر، الحسن، بحوث فى علم الاصول، الناشر: دار الاسلامية، تاريخ النشر: ١٤١٧ هـ ق، بيروت، لبنان.
١٣. فراهيدى، خليل بن احمد، العين، تحقيق: مهدي مخزومى و ابراهيم سامرائى، مؤسسة دار الهجرة، قم، ١٤١٠ق.
١٤. كاظمى خراسانى، محمد على؛ فوائد الاصول (تقرير درس محقق نائينى)؛ قم؛ جماعة المدرسين؛ ١٤٠٤ق.

